

## گرگ زاده، گرگ شود



گروهی دزد غارتگر بر سر کوهی، در کمینگاهی به سر می بردند و سر راه غافله ها را گرفته و به قتل و غارت می پرداختند و موجب ناامنی شده بودند. مردم از آن ها ترس داشتند و نیروهای ارتش شاه نیز نمی توانستند به آن ها دست یابند، زیرا در پناهگاهی استوار در قله کوهی بلند کمین کرده بودند و کسی را جرأت رفتن به آنجا نبود. فرماندهان اندیشمند کشور، برای مشورت به گرد هم نشستند و درباره دستیابی بر آن دزدان گردنه به مشورت پرداختند و گفتند: هر چه زودتر باید از گروه دزدان جلوگیری گردد و گرنه آن ها پایدارتر شده و دیگر نمی توان در مقابلشان مقاومت کرد. سرانجام چنین تصمیم گرفتند که یک نفر از نگهبانان با جاسوسی به جست و جوی دزدان پردازد و اخبار آن ها را گزارش کند و هر گاه آنان از کمین گاه خود بیرون آمدند، گروهی از دلاور مردان جنگ دیده و جنگ آزموده را به سراغ آن ها بفرستند.

همین طرح اجرا شد، گروه دزدان شبانگاه از کمینگاه خود خارج شدند.

جستجوگر، بیرون رفتن آن‌ها را گزارش داد. او گفت چهار دزد از کمین گاهشان خارج شدند، دلاورمردان ورزیده بی درنگ خود را تا نزدیک کمین گاه دزدان که شکافی در کنار قله کوه بود رساندند و در آنجا خود را مخفی نمودند و به انتظار دزدان آماده شدند. طولی نکشید که گروهی از دزدان به کمین گاه خود بازگشتند و دزدان  $\frac{2}{5}$  از طلاهای دزدیده شده را برداشتند و مابقی را روی زمین نهادند، لباس و اسلحه‌های خود را در آوردند و در کناری گذاشتند، به قدری خسته و کوفته شده بودند که خواب آن‌ها را فرا گرفت. همین که مقداری از شب گذشت و هوا کاملاً تاریک گردید، دلاور مردان از مخفیگاه بیرون آمدند و خود را به آن دزدان از همه جا بی خبر رسانده و دست یکایک آن‌ها را بر شانه خود بستند و صبح همه آن‌ها را دست بسته نزد شاه آوردند.

شاه اشاره کرد که همه را اعدام کنید. اتفاقاً در میان آن دزدان، جوانی نورسیده وجود داشت، یکی از وزیران شاه، تخت شاه را بوسید و به وساطت پرداخت و گفت: این پسر هنوز از باغ زندگی گلی نچیده و از بهار جوانی بهره‌ای نبرده، کرم و بزرگواری فرما و بر من منت بگذار و این جوان را آزاد کن.

شاه خشمگین شد و گفت: مار افعی را کشتن و بچه او را ننگه داشتن از خرد به دور است و هرگز خردمندان چنین نمی‌کنند. وزیر گفت: رای شاه عین حقیقت است، چرا که همنشینی با آن دزدان، روح و روان این جوان را دگرگون کرده و همانند آن‌ها نموده است. ولی امید آن را دارم که اگر او مدتی با نیکان همنشین گردد، تحت تأثیر تربیت ایشان قرار گیرد و دارای خوی خردمندان شود. گروهی از درباریان نیز سخن وزیر را تأکید کردند و در مورد آن جوان شفاعت نمودند. ناچار شاه آن جوان را آزاد کرد و گفت: بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم.

کوتاه سخن آنکه؛ آن نوجوان را با ناز و نعمت بزرگ کردند و استادان تربیت را برای او گماشتند و آداب زندگی و شیوه گفت و گو و خدمت شاهان را به او آموختند، به طوری که به نظر همه، مورد پسند گردید.

وزیر نزد شاه از وصف آن جوان می گفت و اظهار می کرد که دست تربیت عاقلان در او اثر کرده و خوی زشت او را عوض نموده است، ولی شاه سخن وزیر را نپذیرفت.

حدود دو سال از این ماجرا گذشت. گروهی از اوباش و افراد فرومایه با آن جوان رابطه برقرار کردند و با او محرمانه عهد و پیمان بستند که در فرصت مناسب، وزیر و دو پسرش را بکشد. او نیز در فرصت مناسب با کمال ناجوانمردی وزیر و دو پسرش را کشت و مال فراوانی برداشت و خود را به کمین گاه دزدان در شکاف بالای کوه رسانید و به جای پدر نشست.

شاه با شنیدن این خبر، انگشت حیرت به دندان گزید و گفت:

عاقبت، گرگ زاده گرگ شود      گرچه با آدمی بزرگ شود

با توجه به متن، به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. کمین گاه دزدان کجا بود؟ **بر سر کوهی**

۲. چه کسانی برای دستگیری دزدان با هم مشورت کردند؟  
**فرماندهان اندیشمند کشور**

۳. احتمال اینکه یک گرگ، گوسفندی به دنیا بیاورد را به صورت یک عبارت بیان کنید.

**به طور حتم اتفاق نمی افتد**

۴. چه کسی اخبار دزدان را گزارش می داد؟ **یک نفر از نگهبانان**

۵. چه موقع دلاور مردان برای دستگیری دزدان اقدام کردند؟

**جست و جو گر بیرون رفتن آن ها را گزارش داد**

۶. چه کسی با پادشاه در مورد اعدام نکردن جوانی در بین دزدان صحبت کرد؟

**یکی از وزیران شاه**

۷. مقدار طلاهای دزدان را به صورت عدد اعشاری بنویسید.

$$\frac{2 \times 2}{5 \times 2} = \frac{4}{10} = 0,4$$

۸. باقی مانده طلاهای دزدی شده را به صورت عدد اعشاری بنویسید.

$$1 - 0,4 = 0,6$$

$$\begin{array}{r} 1,0 \\ - 0,4 \\ \hline 0,6 \end{array}$$

۹. سرانجام جوان نجات یافته از حکم پادشاه، با وزیر و پسرانش چه کرد؟

**وزیر و دو پسرش را کشت**

۱۰. چه ضرب المثلی در داستان به کار رفته است؟ معنی آن چیست؟

**عاقبت گرگ زاده گرگ شود**

**افراد با رفتارهای نادرست، حتی اگر تلاش کنند تغییر کنند، در نهایت به همان رفتارهای گذشته خود بازخواهند گشت**